

موانع توسعه سیاسی در عصر محمد رضا شاه و نقش دکترین آمریکا

چکیده:

مشارکت سیاسی را می‌توان به‌عنوان مهم‌ترین شاخصه توسعه سیاسی که بر پایه اعتماد عمومی و اراده مردم استوار است به حساب آورد.

در دوران محمد رضا شاه پهلوی، توسعه اجتماعی و اقتصادی اولویت داشت تا توسعه سیاسی. به همین جهت وی به جای نوسازی سیاسی، قدرت خود را بر سه رکن: نیروهای مسلح، دربار، و بوروکراسی گسترده دولتی استوار ساخت. در این راستا، هر یک از رئیس‌جمهوران آمریکا در شرایط مخالف دکترین متفاوتی را برای برخورد با حاکمیت پهلوی و جریان توسعه سیاسی در ایران اتخاذ کردند. ترومن سیاست اصل چهار را برای مقابله با کمونیسم در راستای توسعه اقتصادی و اجتماعی ایران پیاده‌سازی کرد و دکترین کندی با عنوان اتحاد برای پیشرفت بر این اساس استوار بود که آمریکا گسترش مرزهای آسودگی و آزادی به کشورهای دیگر برای جلوگیری از قیام مردم در کشورهای جهان سوم علیه آمریکا بود. وی اصلاحات اجتماعی در ایران را ضروری دانست. اما با قدرت‌یابی جانشین، رویکرد جدید ایالات متحده به شاه این امکان را داد تا اهداف قدرت‌طلبانه و میلیتاریستی خود را در منطقه دنبال کند. افزایش توان نظامی شاه در منطقه و توجه به اصلاحات اقتصادی وی را از توسعه سیاسی دور کرد.

ایالات متحده با گسترش روابط خود در دهه پنجاه و افزایش اقتدار محمد رضا شاه در چارچوب دکترین سیاست دوگانه خود، کارکردهای متمایزی پیش‌بینی کرده بود. عربستان سعودی می‌توانست از نفوذ خود برای حفظ ثبات در خلیج فارس بهره برده، در حالی که ایران نقش برجسته‌تری به‌عنوان یک قدرت دریایی و نیرویی قوی برای مقابله با دشمنان منطقه‌ای ایفا می‌کرد. پیروزی کارتر در دوران عدم اطمینانی در روابط ایران و آمریکا پدید آورد و این امر به سقوط حکومت پهلوی انجامید. در این راستا این سوال مطرح می‌شود که مجموع عوامل عدم توسعه سیاسی در عصر محمد رضا شاه چه بوده است؟ در این راستا می‌توان بی‌توجهی شاه را بر توازن توسعه اقتصادی و اجتماعی با روند توسعه سیاسی به‌عنوان یک رویکرد مهم در این امر به

حساب آورد و از سوی دیگر نگرانی او از محدود شدن قدرتش در این امر بی‌تأثیر نبوده است. این پژوهش که به شکل تحقیقی و متکی بر منابع کتابخانه‌ای در راستای رسیدن به اهمیت جریان توسعه سیاسی و نقش منفی یا مثبت دکترین آمریکا در جریان توسعه ایران در این عصر می‌باشد.

کلیدواژه: آمریکا، توسعه سیاسی، محمد رضا شاه، مشارکت سیاسی.

مقدمه:

ساختار سیاسی دوران پهلوی دوم به‌گونه‌ای بود که تمام قدرت در نهایت به شاه متمرکز می‌شد و او در رأس سلسله‌مراتب قدرت قرار می‌گرفت. نخبگان حاکم قدرت خود را از شاه می‌گرفتند و هرچه میزان نزدیکی‌شان به شاه بیشتر بود، قدرت بیشتری داشتند.

در این راستا توسعه سیاسی و دموکراسی را می‌توان به‌عنوان یک مسئله‌ای فرهنگی به حساب آورد. باور فرهنگی به اهمیت مشارکت مردم در امور فرهنگی، سیاسی و اجتماعی جزو مؤلفه‌های توسعه سیاسی است.

در دوران پهلوی دوم، به دلیل فرهنگ استبدادی و سلطنتی حاکم بر جامعه ایران، برخی مؤلفه‌های اساسی فرهنگی نظیر دسترسی آزاد به رسانه‌های مستقل، حقوق فرهنگی، روحیه پرسشگری، نقد و مشارکت مردم در امور سیاسی، اجتماعی و مذهبی وجود نداشت.

مصدق، به‌عنوان آخرین و مهم‌ترین سیاستمدار لیبرال-دموکرات ملی ایران در دوره پهلوی دوم، به‌درستی تشخیص داده بود که با وجود تجمع قدرت استبدادی در نهاد پادشاهی و فرهنگ سیاسی استبدادی که چنین وضعیتی را تقویت می‌کند، نمی‌توان به توسعه سیاسی، آزادی و دموکراسی رسید. به همین دلیل، پس از موفقیت در ملی شدن صنعت نفت، تمام تلاش خود را صرف کرد تا از نهاد استبدادی پادشاهی قدرت‌زدایی کرده و آن را تنها به یک نماد بی‌ضرر و تشریفاتی تبدیل کند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد حاکمیت سیاسی محمد رضا در وضعیت دیگری قرار گرفت. با تناسب آن سیاست‌های دولت‌های آمریکا نیز با

تغییراتی توأم بود.

در این راستا هر یک از رئیس‌جمهوران آمریکا در شرایط مخالف دکترین متفاوتی را برای برخورد با حاکمیت پهلوی و جریان توسعه سیاسی در ایران اتخاذ کردند.

دکترین کندی بر شعارهایی مانند اصلاحات، دموکراسی، آزادی، حقوق بشر و کرامت انسانی تأکید داشت. بر اساس این طرح‌ها، کندی به شاه ایران فشار آورد که اصلاحات اجتماعی در ایران ضروری است. هرچند این امر می‌توانست به توسعه سیاسی منجر شود، ولی با ترور کندی و قدرت‌یابی جانسون روابط نزدیک و دوستانه‌ای که از اوایل دهه ۱۳۴۰ بین شاه و جانسون شکل گرفته بود، به گونه‌ای پیش رفت که هرگونه کمک نظامی و مالی مورد نیاز ایران، بدون محدودیت در اختیار شاه قرار می‌گرفت.

رویکرد جدید ایالات متحده به شاه این امکان را داد تا اهداف قدرت‌طلبانه و میلیتاریستی خود را در منطقه دنبال کند.

ایالات متحده برای این دو متحد در چارچوب دکترین سیاست دوگانه خود، کارکردهای متمایزی پیش‌بینی کرده بود. عربستان سعودی می‌توانست از نفوذ خود برای حفظ ثبات در خلیج فارس بهره برده، در حالی که ایران نقش برجسته‌تری به‌عنوان یک قدرت دریایی و نیرویی برای مقابله با دشمنان منطقه‌ای ایفا می‌کرد. این روند تا شروع انقلاب اسلامی در روابط ایران و آمریکا وجود داشت. بسیاری از تحقیقات جدید به‌عنوان پیشینه پژوهش به روابط ایران و آمریکا و نقش منطقه‌ای آن پرداخته‌اند. در بحث پیرامون مقاله به نقد و بررسی دیدگاه‌های هر یک از این نویسندگان خواهیم پرداخت.

جایگاه توسعه سیاسی در عصر محمد رضا شاه:

هانتینگتون، مفهوم توسعه سیاسی را بر اساس میزان صنعتی شدن، تحرک و تجهیز اجتماعی، رشد اقتصادی و مشارکت سیاسی ارزیابی کرده و آن را فرآیندی در نظر می‌گیرند که نه تنها شامل نوسازی است، بلکه تغییرات در نظام سیاسی، سیاست‌گذاری‌ها و ملت‌سازی را نیز در بر می‌گیرد.

به‌طوری‌که هرچه یک نظام سیاسی از انعطاف‌ناپذیری به انعطاف‌پذیری، از سادگی به پیچیدگی، از پیروی به خودمختاری و از پراکندگی به یگانگی تمایل پیدا کند، توسعه سیاسی در آن نظام نیز افزایش می‌یابد.

اغلب رابطه نزدیکی بین توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی وجود دارد. (نراقی، ۱۳۷۰: ۳۵)

پارامترهای توسعه سیاسی دقیقاً قابل اندازه‌گیری نیستند. زیرا تعیین سطح جامعه‌پذیری یا مشروعیت سیاسی و نهادینه شدن آن در جامعه و درک میزان توسعه سیاسی از آن، به‌سختی قابل ارزیابی است. (قوام، ۱۳۸۲: ۲۰)

مشارکت سیاسی که بر پایه اعتماد عمومی و اراده مردم استوار است، نشانه مهم توسعه سیاسی است.

(بشیریه، ۱۳۸۵: ۱۸)

هانتینگتون، توسعه سیاسی را در گسترش مشارکت سیاسی می‌بیند. مشارکت سیاسی به فضای باز سیاسی و فعالیت‌های جمعی بستگی دارد و به معنای مشارکت فعالانه و فعالیت اجتماعی انجام‌شده مربوط می‌شود.

(صادقیان، ۱۳۸۵: ۱۲۳)

امروزه مشارکت سیاسی به‌عنوان مهم‌ترین شاخص توسعه سیاسی ملت‌ها به امری غیرقابل اجتناب تبدیل شده است. در دوران پهلوی دوم، توسعه اجتماعی و اقتصادی اولویت داشت تا توسعه سیاسی.

شاه، همچون پدرش، به‌جای نوسازی سیاسی، قدرت خود را بر سه رکن حکومت پهلوی استوار ساخت: نیروهای مسلح، شبکه حمایت دربار، و بوروکراسی گسترده دولتی. (آبراهامیان، ۱۳۸۵: ۳۹۸) پس از کودتای ۲۸ مرداد، شاه مصمم شد تا از وقوع وضعیت مشابه زمان مصدق جلوگیری کند. از دیدگاه یرواند آبراهامیان، اگرچه شاه به نوسازی ساختار اجتماعی-اقتصادی ایران کمک کرد، اما برای توسعه نظام سیاسی، به معنای فراهم کردن شرایط برای فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی و باز کردن عرصه سیاست به روی نیروهای مختلف اجتماعی، ایجاد بستر اجتماعی مناسب برای تضارب آرا و اندیشه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و فلسفی، و ایجاد ارتباط میان رژیم و طبقات جدید، اقدامی انجام نداد. (حسین بشیریه، ۱۳۸۰: ۳۲)

ساختار سیاسی دوران پهلوی دوم به‌گونه‌ای بود که تمام قدرت در نهایت به شاه متمرکز می‌شد و او در رأس سلسله مراتب قدرت قرار می‌گرفت. نخبگان حاکم قدرت خود را از شاه می‌گرفتند و هرچه میزان نزدیکی‌شان به شاه بیشتر بود، قدرت بیشتری داشتند. در روند تصمیم‌گیری‌ها، شخصیت‌ها بیشتر به درجه نزدیکی‌شان به شاه اهمیت داشتند تا نهادهای حکومتی، زیرا میزان اعتماد شاه به یک فرد رابطه مستقیمی با میزان نفوذ او

داشت. محمدعلی همایون کاتوزیان در کتاب اقتصاد سیاسی ایران با ارائه نظریه استبداد ایرانی، علت اصلی توسعه نیافتگی جامعه ایران، به ویژه در دوره پهلوی دوم را در قدرت مطلق و استبدادی نظام سیاسی آن زمان می‌داند. (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۱۴)

اگرچه پس از انقلاب مشروطه، نظام سیاسی ایران به‌طور تاریخی به‌عنوان نظام پادشاهی مشروطه شناخته می‌شد، اما در عمل برخی آن را پاتریمونیال و برخی به‌ویژه در دوران محمدرضا شاه، آن را نئوپاتریمونیال می‌دانند. ویژگی‌های رژیم‌های پاتریمونیال عبارتند از: شخصی بودن قدرت و سیاست؛ حاکمیت اصل تقرب و ارادت محوری به جای شایسته‌سالاری؛ غیررسمی بودن روابط قدرت؛ وجود ستیز متوازن در جامعه و اهمیت نظامی‌گری. (برخورداری و صدرا، ۱۳۹۴: ۲۵)

گردش قدرت در این سال‌ها میان دربار، مجلس، دولت و قدرت‌های خارجی و مردم شرایطی را به وجود آورده بود که شاه نتوانست تمام قدرت سیاسی را در دست گیرد. (مرشدیزاد و زمانی، ۱۳۹۴: ۲۱۲)

وضعیت قدرت سیاسی در این دوران بسیار بی‌ثبات، معلق و متزلزل بود و گروه‌های مختلفی برای کسب قدرت در فضای سیاسی ایران به رقابت می‌پرداختند. بیشترین مدعیان قدرت در این دوره، دربار، مجلس، کابینه، سفارتخانه‌های خارجی و مردم بودند. (مرشدیزاد و زمانی، ۱۳۹۴: ۲۲۵)

عامل دیگر وضعیت عدم توسعه سیاسی، رانتیر بودن حکومت پهلوی بود. دولت رانتیر، دولتی است که مقادیر قابل توجهی از رانت‌های خارجی به‌طور منظم دریافت می‌کند. (برخورداری و صدرا، ۱۳۹۴: ۲۷)

بیشتر درآمدهای حکومت پهلوی از نفت بود، به‌طوری که نفت تسلط بسیار زیادی بر اقتصاد ایران داشت. در این شرایط، درصد کمی از مردم در تولید این درآمد نقش داشتند. قبل از انقلاب، توسعه سیاسی مدنظر نبود، بیشتر به مسائل اجتماعی و اقتصادی توجه می‌شد.

موانع توسعه سیاسی در ایران:

توسعه سیاسی و دموکراسی بیش از هر چیز، مسئله‌ای فرهنگی است. باور فرهنگی به اهمیت مشارکت مردم در امور فرهنگی، سیاسی و اجتماعی جزو مؤلفه‌های توسعه سیاسی است.

برای دستیابی به توسعه سیاسی و تحقق دموکراسی و حاکمیت ملی در یک جامعه، ابتدا باید افراد آن جامعه

نسبت به رعایت حقوق دیگران حساسیت نشان دهند. هیچ جامعه‌ای به توسعه دست نیافته است مگر اینکه نظامی سازمان‌یافته بر آن حاکم باشد. (سریع‌القلم، ۱۳۹۲: ۱۶۴) برای تحقق توسعه سیاسی، لازم است افراد جامعه، از تمامی اقشار، حداقل آگاهی‌های اجتماعی و سیاسی را کسب کرده و شناخت نسبی از نیروهای فعال اجتماعی و سیاسی داشته باشند. این امر مستلزم فعالیت آزاد و رقابت‌محور احزاب سیاسی، گروه‌های اجتماعی و روشنفکران است.

ایجاد چنین حساسیتی نیازمند شکل‌گیری فرهنگ مدنی و جمعی است که باید در جامعه تقویت و نهادینه شود.

در دوران پهلوی دوم، به دلیل فرهنگ استبدادی و سلطنتی حاکم بر جامعه ایران، برخی مؤلفه‌های اساسی فرهنگی نظیر دسترسی آزاد به رسانه‌های مستقل، حقوق فرهنگی، روحیه پرسشگری، نقد و مشارکت مردم در امور سیاسی، اجتماعی و مذهبی وجود نداشت.

در عرصه سیاست، حکومت استبدادی بزرگ‌ترین مانع پرسشگری و انتقاد است. حسن قاضی مرادی معتقد است که پرسشگری، تلاش ذهنی انسان برای نظارت بر جهان و جامعه است. حکومت استبدادی که بر پایه خودکامگی بنا شده است، با هر نوع نظارت مردمی در تضاد است، زیرا پذیرش تردید در آن، به معنای زیر سوال بردن مطلق‌گرایی استبداد است. (قاضی مرادی، ۱۳۸۵: ۱۸)

علاوه بر این، فرهنگ دوران پهلوی دوم فاقد ویژگی‌هایی بود که برای تحقق توسعه همه‌جانبه، به‌ویژه توسعه سیاسی، ضروری هستند.

در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، انسداد سیاسی و فرهنگی به حدی رسیده بود که مخالفان سیاسی و تشکلهای اجتماعی دیگر قادر به فعالیت نبودند. برخی از مخالفان در زندان‌ها محبوس بودند و برخی دیگر در انزوا به سر می‌بردند. در چنین شرایطی، عده‌ای از جوانان انقلابی و مبارز، برای مقابله با استبداد و شکستن فضای خفقان، مبارزه مسلحانه را انتخاب کردند. این مسیر که تحت تأثیر ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواهانه و عقلانیت‌گریز آنها بود، نه تنها نتیجه‌ای برای این گروه‌ها به همراه نداشت، بلکه جامعه ایران نیز از آن سودی نبرد و توسعه سیاسی قابل‌توجهی حاصل نشد.

نظریات و نگرش‌های توسعه سیاسی و چالش‌های آن:

توسعه سیاسی نتیجه اتفاقاتی است که ریشه در شرایط بین‌المللی، داخلی یا در میان نخبگان سیاسی درون نظام دارد.

مکتب نوسازی محصول سه رخداد اساسی پس از جنگ جهانی دوم است: ظهور ایالات متحده به‌عنوان ابرقدرت، که با اجرای طرح مارشال به بازسازی اروپا و تبدیل‌شدن به رهبر جهانی کمک کرد. گسترش نفوذ کمونیسم، که اتحاد شوروی را به بازیگری قدرتمند در شرق اروپا، چین و کره تبدیل نمود. فروپاشی امپراتوری‌های استعماری اروپایی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، که منجر به پیدایش کشورهای جدید در جهان سوم شد. (سو، ۱۳۸۸: ۲۵)

در بیشتر کشورهای توسعه‌نیافته، دولت‌ها برای دستیابی به توسعه اقتصادی و اجتماعی، سیاست‌هایی را اتخاذ می‌کنند که به محدود شدن فضای سیاسی منجر می‌شود. به عبارتی، توسعه سیاسی قربانی توسعه اقتصادی و اجتماعی می‌شود. (بدیع، ۱۳۸۲: ۹۴)

توسعه فرآیندی خودجوش و غیرقابل برگشت است که به‌طور ذاتی در جوامع مختلف وجود دارد. آبراهامیان بر این باور است که با وجود تلاش شاه برای نوسازی اجتماعی و اقتصادی، او در عرصه سیاسی به اقدامات لازم برای ایجاد گروه‌های فشار، گشودن فضای سیاسی به روی نیروهای اجتماعی جدید، و ایجاد پیوند میان حکومت و نیروهای قدیمی و سنتی بی‌توجه بود. شاه، همانند پدرش، به‌جای نوسازی سیاسی، پایه‌های قدرت را بر سه رکن نیروهای مسلح، شبکه حامیان درباری و بوروکراسی گسترده دولتی بنا کرد. (آبراهامیان، ۱۳۹۷: ۳۹۸)

مهم‌ترین ویژگی ساختار قدرت در دوران محمدرضا شاه، اقتدارگرایی سیاسی بود؛ به‌گونه‌ای که تمام قدرت در دستان شاه متمرکز شده بود. ساختار سیاسی پهلوی دوم بر مبنای روابط شخصی استوار بود؛ به‌طوری‌که حکومت از طریق روابط فردی اداره می‌شد و نه سازمان‌های رسمی بوروکراتیک. اگرچه مؤسسات رسمی ایجاد شده بودند، اما سازوکار تصمیم‌گیری به‌شدت شخصی بود و تمامی مسئولیت‌ها متوجه یک فرد می‌شد. (مرادی‌جو، ۱۳۹۲)

با وجود جنبه‌هایی از عقلانیت در دولت پهلوی دوم مانند سرمایه‌گذاری صنعتی، اصلاحات ارضی، و ایجاد برخی مبانی اقتصاد مدرن، این دولت در بوروکراسی و تمرکز سیاسی نیز تلاش‌هایی داشت. (بشیریه، ۱۳۸۴: ۲۵)

دولت مطلقه به ساختاری اشاره دارد که در انتقال جوامع از مراحل پیشاسرمایه‌داری به سرمایه‌داری اولیه، نقش اساسی ایفا می‌کند. چنین دولتی اصلاحات عمده اقتصادی، اداری و مالی را دنبال می‌کند. ویژگی بارز دولت مطلقه، تمرکز منابع قدرت، ایجاد ارتش جدید، تقویت ناسیونالیسم و تأکید بر منافع ملی است. (بشیریه، ۱۳۸۱: ۷۰)

نفت و درآمدهای آن تأثیر انکارناپذیری بر ساختار سیاسی و اجتماعی ایران داشت. این متغیر در ایران، شاید بیش از سایر کشورها، اهمیت پیدا کرد و نقشی کلیدی ایفا نمود. (مذهبی و عمویی، ۱۳۸۷: ۴۵)

گازورسکی در تحلیل ویژگی‌های داخلی دولت پهلوی دوم، آن را دولت رانتیر می‌نامد. دولت رانتیر، به گازورسکی در تحلیل ویژگی‌های داخلی دولت پهلوی دوم، آن را دولت رانتیر می‌نامد. دولت رانتیر، به دولتی اطلاق می‌شود که عمده درآمد خود را از منابع خارجی و به‌صورت رانت به‌دست می‌آورد.

اورد. و در عرصه بین‌المللی به‌عنوان دولت دست‌نشانده از آن یاد می‌کند. وی معتقد است که دولت ایران با تکیه بر درآمدهای نفتی و سرکوب مخالفان، در مسیر هم‌پیمانی با آمریکا و هماهنگ با نظام سرمایه‌داری جهانی قرار گرفت. (ازغندی، ۱۳۸۴: ۲۷۸)

آزادی سیاسی و روند توسعه از ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۲

پس از جنگ جهانی دوم، ادامه حضور نیروهای شوروی در ایران در شرایطی رخ داد که شوروی موفق شده بود نفوذ کمونیسم را در کشورهای اروپای شرقی گسترش داده و در بسیاری از این کشورها، حکومت‌های تحت سلطه خود را به قدرت رساند. با توجه به شرایط مساعد برای رشد کمونیسم در ایران، از جمله فقر و بحران اقتصادی و فعالیت‌های رو به گسترش حزب توده، تحلیلگران غربی به این نتیجه رسیدند که شوروی قصد دارد در ایران حکومتی وابسته به خود ایجاد کند و از این طریق سیاست‌های خود را در ایران و

خاورمیانه پیش ببرد. این حرکت شوروی به معنای تهدید جدی برای منافع آمریکا و انگلیس در منطقه بود. (امین، ۱۳۸۳: ۵۶) دولت ایالات متحده، با توجه به ویژگی‌های خواسته‌های شوروی، بر این باور بود که ایران به تنهایی قادر به مقابله با فشار شوروی نخواهد بود. به همین دلیل، زمانی که حسن علا، نماینده ایران در سازمان ملل، شکایت ایران از شوروی را به جهت عدم تخلیه ایران دوباره مطرح کرد، ایران و آمریکا به‌طور هماهنگ عمل کردند. اندری میکو، نماینده شوروی در سازمان ملل، درخواست کرد که موضوع برای مدتی از دستور کار خارج شود، اما نماینده آمریکا با این درخواست مخالفت کرد. (فاوست، ۲۲۴)

دولت آمریکا در این مورد به‌صورت دیپلماتیک از ایران حمایت می‌کرد، اما تمایلی به درگیری نظامی با شوروی نداشت و ترجیح می‌داد مسائل از طریق دیپلماسی حل و فصل شود. سیاست ایالات متحده از سال ۱۳۲۴ به‌طور کلی بر مقابله با توسعه‌طلبی شوروی تنظیم شد. آمریکایی‌ها در ارزیابی خود از نفوذ شوروی در ایران و خاورمیانه، آن را تنها بخشی کوچک از نقشه جهانی شوروی برای گسترش کمونیسم می‌دانستند و به همین دلیل تلاش می‌کردند موضعی قاطع و استوار در برابر شوروی اتخاذ کنند. (ذوقی، ۱۳۶۸: ۱۷۸)

گرچه اشغال ایران توسط متفقین باعث مشکلات اقتصادی زیادی شد، اما از بعد سیاسی، تأثیرات مثبتی داشت. این دوره زمینه‌ای برای باز شدن فضا برای گروه‌ها و نیروهای سیاسی جدید فراهم کرد. (فوران، ۱۳۷۸، ۳۹۹-۳۹۳) از سقوط سلطنت نظامی رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ تا ظهور سلطنت نظامی محمد رضا شاه در مرداد ۱۳۳۲، قدرت در ایران میان پنج قطب مختلف، از جمله دربار، مجلس، کابینه، سفارتخانه‌های خارجی و مردم، دست به دست می‌شد. هر کدام از این مراکز قدرت نیز درگیر مشکلات داخلی خود بودند. (آبراهامیان، ۱۳۷۹، ۱۵۳)

در فضای باز سیاسی دهه ۱۳۲۰ که مردم ایران در حال تمرین دموکراسی بودند، به اقتضای نوپایی کنشگران اجتماعی و سیاسی در تجربه دموکراسی، برخی هرجومرج‌ها در جامعه و دولت به وجود آمد. در این دوره ترورهای سیاسی متعددی صورت گرفت؛ تغییرات مداوم دولت‌ها و نخست‌وزیران نیز نشانه‌ای دیگر از این بی‌ثباتی بود. در چهار سال اول، نه بار دولت‌ها تغییر کردند و بعد از یک دوره یکساله، از ۱۳۲۶ تا

۱۳۳۲ دولت‌های ناپایدار یکی پس از دیگری روی کار آمدند. به‌طور کلی، بیش از بیست بار دولت‌ها و دوازده نخست‌وزیر و ۳۱ کابینه در این دوره تغییر یافتند.

این دوازده سال فرصتی نادر و بارزش بود که جامعه‌شناسان علوم اجتماعی می‌توانستند کشمکش‌های داخلی کشور را که در دیگر کشورهای در حال توسعه به واسطه نظام‌های تک‌حزبی، سانسور پلیسی و بوروکرات‌های قدرتمند مخفی می‌ماند، مشاهده کنند. (آبراهامیان، ۱۳۵۸، ۱۵۳)

پس از سوم شهریور ۱۳۲۰ و سقوط پهلوی اول، احزاب سیاسی، گروه‌ها و دسته‌های سیاسی و اجتماعی، مطبوعات آزاد و انتقادی، و توده‌های مردم که از وضع گذشته ناراضی بودند، با سرعتی زیاد وارد عرصه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی شدند. در مطبوعات، هیئت حاکمه به وضوح مورد انتقاد قرار می‌گرفت و بیش از پنجاه حزب و گروه با گرایش‌های مختلف مذهبی، سوسیالیستی و ملی‌گرایانه، هر کدام نشریات خود را در سطح محلی یا عمومی منتشر می‌کردند.

تحلیل محتوای مطبوعات پس از روی کار آمدن محمدرضا شاه نشان می‌دهد که در این دوران، بحث‌های سیاسی و اقتصادی به‌ویژه در زمینه‌های مختلف کشور نظیر عملکرد احزاب، کابینه‌ها، و مسائل اقتصادی حائز اهمیت بود. (ابوترابی‌ان، ۱۳۶۶، ۱۰)

انتشار بیش از هزار عنوان نشریه در طول ۱۲ سال از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، نشان‌دهنده رونق چشمگیر مطبوعات در این دوره بود (طلوعی، ۱۳۷۲، ۷۸)

اگر با نگاهی جامعه‌شناسانه به رویدادهای سیاسی و اجتماعی دوران ۱۲ ساله اول سلطنت پهلوی دوم بنگریم، می‌توان به این نتیجه رسید که با وجود شرایط پرتنش این دوره، که ناشی از تمرین دموکراسی توسط گروه‌های اجتماعی و سیاسی بی‌تجربه در فضای آزاد اجتماعی و سیاسی بود، فضای باز سیاسی ایجاد شده دستاورد بزرگی برای جامعه به همراه داشت و آن چیزی جز نهضت ملی شدن صنعت نفت تحت رهبری دکتر محمد مصدق نبود. این فضای باز سیاسی، توسعه حداقلی سیاسی را فراهم آورد که در آن

احزاب و گروه‌های اجتماعی و سیاسی توانستند به‌طور آزادانه برای کسب کرسی‌های مجلس و پیگیری مطالبات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مردم رقابت کنند.

شاید تنها بازه زمانی که می‌توان فضا را به‌طور نسبی برای فعالیت آزاد مطبوعات در نظر گرفت، دوره کوتاه نخست‌وزیری مصدق و ملی شدن صنعت نفت باشد. این دوره هرچند طولانی نبود و به محض روی کار آمدن دولت کودتا به پایان رسید، اما مصدق به آزادی مطبوعات و رسانه‌ها باور جدی داشت. در نخستین پیام دکتر مصدق به مردم به‌عنوان نخست‌وزیر، که در نهم اردیبهشت ۱۳۳۰ از رادیو پخش شد، آمده است: «تقاضای نخست من از برخی از آقایان ارباب قلم و روزنامه‌نگاران این است که از آزادی سوءاستفاده نکرده و عفت قلم را همواره رعایت کنند، زیرا هیچ‌گاه نمی‌خواهم شرایطی به وجود آید که آن‌ها نتوانند نظرات خود را بیان کنند.» (سفری، ۱۳۷۱، ۴۶۵)

مصدق، به‌عنوان آخرین و مهم‌ترین سیاستمدار لیبرال-دموکرات ملی ایران در دوره پهلوی دوم، به‌درستی تشخیص داده بود که با وجود تجمیع قدرت استبدادی در نهاد پادشاهی و فرهنگ سیاسی استبدادی که چنین وضعیتی را تقویت می‌کند، نمی‌توان به توسعه سیاسی، آزادی و دموکراسی رسید. به همین دلیل، پس از موفقیت در ملی شدن صنعت نفت، تمام تلاش خود را صرف کرد تا از نهاد استبدادی پادشاهی قدرت‌زدایی کرده و آن را تنها به یک نماد بی‌ضرر و تشریفاتی تبدیل کند.

دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را می‌توان دوران خفقان سیاسی احزاب در ایران نامید و آغاز بازگشت به استبداد بود. در این میان، در کنار احزاب، روزنامه‌ها نیز بیشترین فشار سیاسی را تحمل کردند. (ذاکر حسین، ۱۳۸۴، ۴۰۸)

محمدرضا شاه از فردای کودتای ۲۸ مرداد با دو زاویه نگرشی به مقوله احزاب و تشکل‌های سیاسی نگاه می‌کرد. از یک‌سو، احزاب سیاسی و گروه‌های فعال در قالب فراکسیون‌های احزاب را سرکوب کرد و با

رهبران و اعضای آن‌ها همچون مخالفان برخورد کرد و از سوی دیگر دست به تشکیل احزاب دولتی و فرمایشی زد. (ازغندی، ۱۳۸۳، ۲۷۰-۲۹۶)

در اواخر دهه ۳۰، محمدرضا شاه عملاً نظام حزبی مستقل را پایان یافته دانسته و با مداخله مستقیم، احزاب دولت‌ساز را جایگزین احزابی کرد که بر اساس مطالبات، گرایش‌های سیاسی یا قومیت‌ها شکل گرفته بودند. بین سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹، رژیم حاکم بر ایران (پهلوی دوم) به تدریج از یک حکومت محافظه‌کار توانگرسالار به دیکتاتوری فردی تبدیل شد که در آن سیاست‌گذاری‌های کلان کشور به محمدرضا شاه محدود شد. شاه شخصاً بر امور ملت تسلط یافت و با نقض قانون اساسی و سلب کلیه حقوق و امتیازات ملت، بر نفوذ و اقتدار خود افزود و تمام شئون زندگی مردم، مشروطیت، مطبوعات، مذهب و قانون را در دست خود متمرکز ساخت.

شاه دوباره توانست فرماندهی نیروهای نظامی را در دست گیرد و ارتش را با حمایت‌های خارجی نوسازی کند. او پلیس امنیتی جدیدی تشکیل داد و زمینه‌های سلطنتی خود را بازگرداند و هرگونه مقاومتی در این زمینه را در هم شکست. (لدین، ۱۳۶۲: ۲۶)

سران حزب توده به خارج از کشور فرار کردند و اعضای سازمان نظامی و آن بخش از اعضای سیاسی حزب که در ایران باقی ماندند دستگیر، اعدام یا به زندان محکوم شدند. مصدق به سه سال زندان محکوم شد و حسین فاطمی اعدام شد. اعضای اصلی و سردمدار احزاب ایران و زحمتکشان ملت ایران که دو حزب اصلی جبهه ملی بودند نیز حاشیه‌نشین شدند. (ازغندی، ۱۳۸۳، ۳۰۳-۳۰۲)

کودتای ۱۳۳۲ پرده‌ای آهنین بر حیات سیاسی ایران کشید و رهبران گروه‌های مخالف، مبارزان و احزاب سیاسی را از پایگاه اجتماعی‌شان جدا ساخت. با سقوط دولت مصدق، شرایط برای نفوذ قدرت‌های بیگانه در ایران افزایش یافت. اگرچه مانند دهه ۲۰، دول بیگانه در ایران نیروی نظامی مستقر نداشتند، اما اثرات نفوذ آن‌ها در ایران کمتر از شهریور ۱۳۲۰ نبود. (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۴، ۲۱۹-۲۲۱)

انتخابات مجلس دوره نوزدهم نیز در شرایط مشابه دوره قبل برگزار شد و شائبه‌های زیادی در خصوص دخالت شاه و دربار در آن مطرح گردید. به‌گونه‌ای که در این دوره دخالت شاه و دولت شدت یافت و ترکیب مجلس به‌گونه‌ای بود که یکی از بی‌سر و صداترین و مطیع‌ترین ادوار قانون‌گذاری پس از شهریور ۱۳۲۰ به شمار می‌آمد. (ازغندی، ۱۳۸۲، ۲۲۰)

انتخاب‌کننده به ریاست جمهوری آمریکا در آبان ۱۳۳۹ تکان شدیدی به رژیم ایران داد. رژیم کودتا که با کمک جمهوری‌خواهان روی کار آمده بود، مادام که ژنرال آیزنهاور زمام امور آمریکا را در دست داشت، آسوده‌خاطر بود. کمک‌های مالی و نظامی آمریکا به سوی ایران سرازیر بود و شاه به خود اجازه می‌داد که با شوروی‌ها سرشاخ شود و حتی با آمریکا موافقت‌نامه نظامی ببندد. اما روی کار آمدن رئیس‌جمهور لیبرالی مانند کندی همه مفروضات قضیه را به هم می‌ریخت. (ملک محمدی، ۱۳۴۲: ۹۲)

دکترین کندی با عنوان اتحاد برای پیشرفت بر این اساس استوار بود که با ممانعت از فروپاشی حکومت‌های متحد با آمریکا و مقابله با تهدیدات ناشی از جنبش‌های ملی و کمونیستی، به اصلاحات سیاسی-اجتماعی کنترل‌شده پرداخته و بر شعارهایی مانند اصلاحات، دموکراسی، آزادی، حقوق بشر و کرامت انسانی تأکید داشت. بر اساس این طرح‌ها، کندی به شاه ایران فشار آورد که اصلاحات اجتماعی در ایران ضروری است و برای این منظور و انجام اصلاحات و رفرم‌های ظاهری، «علی‌امینی» سفیر سابق ایران در آمریکا را برای نخست‌وزیری پیشنهاد کرد.

در اعلامیه مشترکی که پس از دیدار شاه و کندی در ۱۳۴۱ در واشنگتن منتشر گردید، سران دو کشور درباره لزوم سریع پیشرفت اقتصادی به توافق رسیدند. (مهدوی، ۲۰۴)

مهم‌ترین برنامه دولت امینی، قانون اصلاحات ارضی بود. افزایش آشوب‌ها و ناآرامی‌های سیاسی در دوران نخست‌وزیری امینی نگرانی شاه را بیشتر کرد. (هوگلاند، ۱۳۸۱: ۱۰۰) وی در ابتدا شعارهایی در دفاع از

آزادی مطبوعات می‌داد، اما هنگامی که مطبوعات تیغ نقد خود را به سوی دولت نشانه رفتند، به همان شیوه‌ی اسلاف خود عمل کرده و رسانه‌ها را تحت فشار قرار داد.

جبهه ملی دوم که با برنامه اصلاحات ارضی به دلیل ویژگی‌های محافظه کارانه‌اش مخالف بود، مستقیماً به مخالفت با امینی برخاست. الگوی استبدادی نظام پادشاهی، که به گفته اکثر دانشمندان امور اجتماعی و تاریخ‌نگاران، محصول فرهنگ سیاسی ایرانیان بود، مانعی بزرگ در برابر پیشرفت سیاسی جامعه ایران بود. از سوی دیگر، آرمان‌خواهی جبهه ملی دوم و عدم همکاری آن با نخست‌وزیر لیبرال وقت و مخالفت نیروهای محافظه کار اجتماعی مذهبی با اصلاحات اجتماعی، امید هرگونه توسعه سیاسی را به یأس تبدیل کرد.

جبهه ملی دوم از امینی خواست که ساواک را منحل کند و انتخابات آزاد برگزار نماید. این مخالفت در واقع به نفع شاه تمام شد، زیرا او امیدوار بود که هرچه زودتر از شر نخست‌وزیر فعال خود خلاص شود. شاه با برکناری امینی، آخرین فرصت توسعه اقتصادی-اجتماعی همراه با توسعه سیاسی را از جامعه ایران گرفت، و این عمده‌تاً به ماهیت استبدادی نهاد سلطنت که محمدرضا پهلوی در رأس آن قرار داشت برمی‌گشت. این زمان می‌تواند به عنوان دوره استبداد فراگیر شناخته شود. جامعه ایران پس از تجربه یک دوره ۱۲ ساله از فضای تقریباً باز سیاسی، وارد مرحله‌ای از سرکوب آزادی‌های مدنی و سیاسی شد. در چند سال اول پس از کودتا، اقشار و طبقات اجتماعی، به‌ویژه گروه‌های روشنفکری و اقشار تحصیل کرده و آگاه، دچار نوعی شوک اجتماعی شده و در بهت و حیرت به سر می‌بردند.

در سال‌های ۳۲ تا ۴۱، درآمد نفتی ایران افزایش قیمت را تجربه کرد و همین عامل در تقویت قدرت شخصی شاه و کاهش معارضان وی، و در نهایت یکپارچه شدن قدرت حاکمیت تأثیر بسزایی داشت.

دکترین آمریکا بر روند توسعه سیاسی ایران از ۱۳۴۲ تا انقلاب ۱۳۵۷

از آغاز دوران جنگ سرد میان ابرقدرت‌های شرق و غرب و با اجرای سیاست «دفاع از پیرامون» یا «سد نفوذ» از سوی آمریکا و هم‌پیمانانش در پیمان‌های «ناتو»، «سنتو» و «سیتو»، ایران به دلیل موقعیت

جغرافیایی و ژئوپلیتیکی خاص خود جایگاه ویژه‌ای در روابط خارجی کشورهای بلوک غرب، به‌ویژه آمریکا، پیدا کرد. با ترور «کندی» در اول آذر ۱۳۴۲ هجری شمسی (۱۹۶۳ میلادی) و به قدرت رسیدن معاون اول او «لیندون جانسون»، فصل تازه‌ای در روابط ایران و آمریکا آغاز شد. (فوران، ۵۱۳)

جانسون بلافاصله پس از به‌دست گرفتن قدرت، طرحی را تصویب کرد که بر اساس آن ایران اجازه یافت تا سقف ۲۰۰ میلیون دلار تجهیزات نظامی خریداری کند. در این دوره، روابط ایران و ایالات متحده ابعاد گسترده‌تری یافت و به‌ویژه در حوزه نظامی، نفوذ آمریکا بر ارتش و دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی ایران بسیار عمیق شد. (ملک محمدی، ۱۵۰)

روابط نزدیک و دوستانه‌ای که از اوایل دهه ۱۳۴۰ بین شاه و جانسون شکل گرفته بود، به‌گونه‌ای پیش رفت که هرگونه کمک نظامی و مالی مورد نیاز ایران، بدون محدودیت در اختیار شاه قرار می‌گرفت. رویکرد جدید ایالات متحده به شاه این امکان را داد تا اهداف قدرت‌طلبانه و میلیتاریستی خود را در منطقه دنبال کند. زیرا دارای مرزهای طولانی و مشترک با شوروی، رهبر بلوک شرق، بود و از سوی دیگر بر منطقه حساس خلیج فارس و دریای عمان اشراق داشت. علاوه بر این، عضویت ایران در پیمان منطقه‌ای «سنتو» نیز که با پیمان‌های «سیتو» و «ناتو» در ارتباط بود، برای بلوک غرب از اهمیت استراتژیک بالایی برخوردار بود.

شاه توانست به تدریج زمامداران آمریکایی را قانع کند که ایران را به عنوان «قدرت برتر نظامی منطقه» بپذیرند و در نتیجه تسلیحات و تجهیزات پیشرفته‌تری از آن کشور دریافت کند. در راستای این سیاست و برای جلب کمک‌های بیشتر و دستیابی به سلاح‌های مدرن‌تر، شاه در خرداد ۱۳۴۷ هجری شمسی سفری خصوصی به آمریکا انجام داد که نتیجه آن، تحویل هواپیماهای پیشرفته «فانتوم» به ایران بود (مهدوی، ۳۴۲).

تا اواسط دهه ۱۳۵۰ شمسی، ایران به بزرگ‌ترین خریدار تسلیحات آمریکایی، از جمله هواپیماهای پیشرفته، تبدیل شد. هزینه‌های نظامی ایران که در سال ۱۹۴۶ حدود ۲۴۱ میلیون دلار بود، تا سال ۱۹۷۴ به ۳۶۸۰ میلیون دلار افزایش یافت و در سال‌های بعد نیز رشد قابل توجهی داشت. (وایل، ۱۳۴۸ : ۱۰)

شواهد و مدارک حاکی از آن است که در دهه‌های ۴۰ و ۵۰، تمایل محمدرضا شاه پهلوی به تمرکز قدرت و تلاش او برای یکپارچه‌سازی قدرت سیاسی تحت سلطنت خود روز به روز افزایش می‌یافت. شاه به دلایل مختلفی از جمله سرکوب مخالفان در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، افزایش چشمگیر قیمت نفت و رشد اقتصادی، به چهره‌ای برجسته در سیاست و قدرت ایران تبدیل شده بود.

رژیم پهلوی که فاقد پایگاه مردمی بود، برای بقای خود به حمایت و پشتیبانی دولت‌های مقتدر و تأثیرگذار خارجی وابسته بود. به همین دلیل، با توجه به ضعف درونی خود، چاره‌ای جز پذیرش نفوذ و رعایت منافع قدرت‌های غربی نداشت. در این نظریه، تغییرات در سیاست خارجی رژیم پهلوی به میزان قدرت و نفوذ دولت‌های حامی و نیاز آن رژیم به حمایت خارجی وابسته است. بر اساس این دیدگاه، رژیم پهلوی هیچ راهی جز تبعیت از دولت‌های قدرتمند نداشت. (ازغندی، ۱۳۹۴).

مهم‌ترین آزمون محمدرضا شاه در ایفای نقش ژاندارمی آمریکا در منطقه، سرکوب شورشیان ظفار در عمان بود. علاوه بر این، شاه به نمایندگی از ایالات متحده به چندین دولت دیگر در خاورمیانه، شمال آفریقا و جنوب شبه‌جزیره عربستان کمک کرد؛ از جمله کمک به اردن، اتیوپی، سومالی و سلطنت طلبان یمن شمالی.

ایالات متحده برای این دو متحد در چارچوب دکترین سیاست دوگانه خود، کارکردهای متمایزی پیش‌بینی کرده بود. عربستان سعودی می‌توانست از نفوذ خود برای حفظ ثبات در خلیج فارس بهره برده، در حالی که ایران نقش برجسته‌تری به‌عنوان یک قدرت دریایی و نیرویی برای مقابله با دشمنان منطقه‌ای ایفا می‌کرد (والدانی، ۱۳۹۵: ۱۷).

شاه تمایلی به تفویض قدرت نداشت و تلاش می‌کرد تمامی تصمیم‌های بزرگ و بسیاری از تصمیم‌های کوچک را شخصاً اتخاذ کند، بدون آنکه در زمینه‌های تصمیم‌گیری اطلاعات کافی کسب کرده باشد یا از خدمات مشاوران استفاده کند. او برخی از همکلاسی‌های سابق، افراد محرم و مورد اعتماد، و یارغارهای خود را در مقام‌های ارشد منصوب و جابه‌جا می‌کرد. این افراد قدرت زیادی را بر زیردستان اعمال می‌کردند، اما در سطوح بالا تنها از حمایت شاه برخوردار بودند (فوران، ۱۳۸۵: ۴۶۷-۴۶۶).

جلوه‌های تراکم قدرت سیاسی در این دوره را می‌توان در انحصارطلبی قدرت سیاسی توسط محمدرضاشاه پهلوی مشاهده کرد. علی‌رغم تمایل شدید جامعه به مشارکت سیاسی، ساختار سیاسی دوره پهلوی دوم از نهادمندی سیاسی مناسب جامعه برخوردار نبود. (هانتیگتون، 23)

در نظام‌های سلطنتی سنتی، فرایند نوسازی نیازمند مشارکت فعال جامعه و ایجاد پیوندهای نوین میان دولت و جامعه است، اما خودکامگی سیاسی مانع از هرگونه نوآوری اجتماعی می‌شود. ضعف بنیادهای اجتماعی در این‌گونه رژیم‌ها این تضاد را آشکار می‌سازد. (دانیل، 142) ماهیت استبدادی نظام سیاسی در دوره پهلوی دوم، فرصت زیادی برای مشارکت فعال افراد جامعه فراهم نکرد، تا جایی که این نظام از رژیم‌های سیاسی توسعه‌یافته فاصله زیادی داشت و دسترسی به قدرت سیاسی برای مردم به امری دور از دسترس تبدیل شد.

یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های فضای سیاسی جامعه ایران در دوره پهلوی دوم، رشد آگاهی سیاسی و تمایل گسترده به مشارکت سیاسی بود. (ساعی، 1395: 121) مشارکت سیاسی یکی از شاخص‌های توسعه سیاسی است و می‌تواند داوطلبانه، موفق یا ناموفق، سازمان‌یافته یا بی‌سازمان، مقطعی یا مستمر، باشد. مشارکت سیاسی برای تأثیرگذاری برای انتخاب سیاست‌های عمومی، اداره امور عمومی یا گزینش رهبران سیاسی در سطوح مختلف حکومتی، اعم از محلی و ملی، روش‌های قانونی یا غیرقانونی، صورت می‌گیرد. (پای، 247)

رشد طبقه متوسط جدید در دوره پهلوی دوم از علل افزایش تمایل به مشارکت سیاسی در جامعه بود، زیرا از نظر شاخص‌های اقتصادی و اجتماعی، حضور طبقه متوسط جدید در فعالیتهای سیاسی چشمگیر است. (بشیریه، 48) مشارکت سیاسی به معنای وجود رقابت مسالمت‌آمیز میان بخش‌های گوناگون جامعه سیاسی است که برای به دست آوردن قدرت، اداره جامعه و تعریف مصالح عمومی صورت می‌پذیرد. البته این هنگامی ممکن است که آزادی‌هایی مانند آزادی بیان، عقیده، تشکیل انجمن‌ها و اجتماعات فراهم باشد (بشیریه، 1387: 2).

از رایج‌ترین مشارکتهای سیاسی در عصر حاضر، مشارکت انتخاباتی است؛ زیرا زندگی سیاسی شهروندان در

دنیای جدید تقریباً در انتخابات خلاصه می‌شود. نگاهی گذرا به نظریه‌های مختلف در زمینه انگیزه‌های مشارکت سیاسی به ویژه مشارکت انتخاباتی نشان می‌دهد که در مجموع، سه متغیر «منابع، بسیج و انگیزه‌های ابزاری» بیشتر مورد توجه متخصصان بوده است (علی‌خانی، ۱۳۷۷: ۱۹۳).

جلوه‌های مشارکت سیاسی را در مواردی مانند مشارکت انتخاباتی، عضویت در گروه‌های سیاسی، احزاب و جمعیت‌ها، انجمن‌ها و شوراهای مطبوعات، اعمال نفوذ بر مسئولان به معنی تماس با مقامات برای تحت تأثیر قرار دادن نگرش و رفتار آن‌ها، می‌توان مشاهده کرد. (پای، ۲۴۶: ساعی: ۱۲۳)

مجلس، یکی از مهم‌ترین مکان‌هایی بود که رژیم پهلوی برای در اختیار داشتن آن دست به هر کاری می‌زد. شاید بتوان گفت ریاست مجلس، از بدنه آن نیز مهم‌تر است؛ از این رو، رژیم باید کسی را انتخاب می‌کرد که از همه نظر مطیع و حرف شنو باشد.

مجلس سنا، که دست‌نشانده شاه بود، به‌عنوان یک ساختار موازی با مجلس شورای ملی عمل می‌کرد و برخی مصوبات برخلاف قانون اساسی ابتدا به مجلس سنا فرستاده می‌شد. (عباسی، ۱۳۶)

از سوی دیگر، محمدرضا به موازات تحکیم کنترل خویش بر حکومت، انتخابات مجلس را به صورت مستقیم تحت اختیار خود گرفت تا مطمئن شود که مجلس به شخص وی وفادار خواهد بود. (دیب، ۱۳۷۹: ۱۳۷).

در دوران محمدرضا، فقط و فقط با حمایت سفارت‌های انگلیس و آمریکا بود که افرادی می‌توانستند به مقامات مهم برسند. این امر نه تنها در مورد من، بلکه در مورد همه کسانی که مشاغل و پست‌های درجه اول را در اختیار داشتند، صادق است. (فردوست، ۱۳۸۲: ۳۴۴)

در نظام سیاسی پیش از انقلاب، نه تنها فرصت و انگیزه‌ای برای مشارکت مردم وجود نداشت، بلکه اشراف حاکم نیز در کنترل شاه بودند. شاه از سازمان‌دهی و مشارکت آن‌ها در فعالیتهای مستقل سیاسی جلوگیری می‌کرد و آن‌ها تنها به طور غیررسمی می‌توانستند انجمن‌های بی‌مایه‌ای مانند خانه‌های مخفی فراماسونری تشکیل دهند (احسانی، ۱۳۸۶).

محرک‌های موجود در محیط کنشگر سیاسی ممکن است از طریق رسانه‌های عمومی، متون انتخاباتی، اجتماعات و مکالمات شخصی به وجود آید. بررسی‌ها حاکی از افزایش رسانه‌های جمعی در دوره پهلوی

دوم، طی جریان نوسازی است که همین مسئله تأثیر زیادی در برانگیختن احساس نیاز به مشارکت سیاسی در افراد جامعه داشت. علی‌رغم رشد چشمگیر تمایل به مشارکت سیاسی در افراد و گروه‌های مختلف اجتماعی در دوره پهلوی دوم، به علت تراکم قدرت سیاسی در نهاد سلطنت، فضایی برای نهادمندی سیاسی و بهره‌مندی از آن وجود نداشت.

تراکم قدرت سیاسی در نهاد سلطنت، مانع از تبلور مشارکت سیاسی افراد جامعه، در نهادهای اجتماعی و سیاسی مورد نیاز برای مشارکت سیاسی بود و به همین دلیل، انحرافات در شکل‌یابی کانون‌های فعالیت سیاسی در جامعه به وجود آمد که از جمله می‌توان به شکل‌گیری مبارزات سیاسی مخفیانه و مسلحانه به‌جای فعالیت حزبی و مطبوعاتی در چارچوب نهادهای رسمی رایج، اشاره کرد.

محمدرضا شاه در تلاش بود تا کشورش را نوسازی کند، اما توانایی و ظرفیت لازم برای دگرگون‌سازی ساختارهای سیاسی کشور را نداشت. برخورد او با مسائل و مشکلات، جنبه‌های یک‌سالارانه و سنتی داشت و هرگز نتوانست دامنه نخبه‌گرایی دربار را به سطح تکنوکرات‌ها و روشنفکرانی که از دانشگاه‌های ایران و غرب فارغ‌التحصیل شده بودند، گسترش دهد. در واقع، نظامی که شاه پایه‌گذاری کرده بود، خود به عاملی برای تحریک طبقات نوپدید تبدیل شد که از مشارکت واقعی در حکومت محروم بودند. (لوئیس، 1361: 51)

در نتیجه، احساس بیگانگی سیاسی نسبت به نظام حاکم در جامعه به شدت افزایش یافت.

جریان نوسازی در دوران پهلوی دوم توسط نظام سیاسی حاکم مدیریت می‌شد و این ویژگی تأثیر زیادی بر ماهیت نوسازی و پیامدهای آن داشت. یکی از پیامدهای سیاسی این ویژگی، ایجاد تمرکز قدرت در نهاد سلطنت در این دوره بود. حکومت محمدرضا شاه پهلوی، که نظامی سلطنتی و استبدادی داشت و از توسعه سیاسی فاصله زیادی داشت، به واسطه نقش خود در نوسازی، ماهیتی استبدادی‌تر پیدا کرد. همین امر باعث شد که توسعه سیاسی همسو با نوسازی گسترده به دشواری انجام پذیرد و نظم سیاسی در این دوره تضعیف شود.

برخی از اصلاحات اقتصادی در دوران پهلوی دوم نقش مهمی در افزایش قدرت سیاسی حکومت ایفا کردند. یکی از این اصلاحات، اصلاحات ارضی بود که تأثیر زیادی در تمرکز قدرت در نهاد سلطنت داشت.

یکی از حوزه‌های عمده نوسازی در دوران پهلوی، نوسازی و توسعه ساختار اداری بود که تأثیر چشمگیری در تمرکز قدرت سیاسی در نهاد سلطنت داشت. بوروکراسی یا دیوان‌سالاری در اصطلاح به معنای دستگاه اداری است که بر طبق نظام و مقررات معین، امور جاری موسسه‌ای (وزارتخانه، شرکت، دولت، دانشگاه و غیره) را اداره می‌کند و هدف‌های آن را پیش می‌برد. یکی از جنبه‌های منفی آن میل به گسترش قدرت و دامنه دستگاه و افزایش تسلط خود بر جنبه‌های هرچه بیشتری از زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است (آشوری، ۱۳۴۴: ۹۶).

محمدرضاشاه همواره تلاش می‌کرد تا از مدرن‌ترین ابزارها برای نمایش دموکراسی بهره‌گیری کند و در این میان، احزاب نیز وارد گود سیاست می‌شدند و به تکمیل این نمایش کمک می‌کردند. این مسئله از زمان انتخابات بیستم مجلس شورای ملی، شکل و نمودی دیگر به خود گرفته بود، زیرا در شرایطی که شاه همه‌ی نیروهای مخالف را سرکوب کرده بود و سانسور شدیدی نیز بر مطبوعات حاکم بود، دو حزب مردم و ملیون ایجاد شدند (فوران، ۱۳۷۹: ۴۶۷).

دولت پهلوی که در پی اعمال قدرت برای انجام تغییرات اجتماعی و اقتصادی بود، دست به نوسازی گسترده نظام اداری زد. هزینه این تغییرات نیز عمدتاً از طریق درآمد نفت تأمین شد که خود نقشی کلیدی در فرازوفروید جریان نوسازی در این دوره ایفا کرد.

در دولت‌های اقتدارگرا، مناصب عالی حکومتی معمولاً توسط افرادی اشغال می‌شود که دوره‌ای از عملکرد موفقیت‌آمیز را در سازمان‌های دیوان‌سالار مانند نیروهای مسلح، ادارات ملی و شرکت‌های بزرگ خصوصی گذرانده‌اند. این دیوان‌سالاران، که عمدتاً شامل نظامیان هستند، پس از دستیابی به قدرت، با ایجاد تمرکز در اقتدار و قدرت سیاسی خود، پایه‌های قدرت خود را مستحکم کرده و توانستند پست‌های عالی حکومتی را در اختیار گیرند. هدف اصلی آن‌ها نیز چیزی جز توسعه اقتصادی کشور نیست. آن‌ها توسعه اقتصادی را بر سایر ابعاد توسعه، همچون سیاسی و فرهنگی، مقدم می‌دانند.

در این بازه زمانی، نوسازی ساختار اداری به صورت وسیعی انجام شد. با توجه به نقش مدیریتی نظام سیاسی در نوسازی، حجم این تغییرات بسیار بالا بود. نوسازی ساختار اداری به دلیل ارتباط نزدیکش با میزان قدرت

دولت و تأثیرپذیری از آن، به سرعت به یکی از ارکان اصلی قدرت‌سازی نظام سیاسی در این دوره تبدیل شد. تمرکز دستگاه‌های اداری و نظامی به‌طور اجتناب‌ناپذیر موجب افزایش سریع قدرت دولت گردید.

شاه در تمامی جنبه‌های عمده سیاست‌گذاری دولت درگیر می‌شد و در مسائلی از این قبیل که ارگان‌های دولتی کدام خط‌مشی را دنبال کنند، چه کسانی به مناصب مهم دیوان‌سالاری منصوب شوند، مجلس چه لایحه‌هایی را تصویب کند، مداخله می‌کرد. (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۸۶۲)

فرایند نوسازی در دوران پهلوی دوم به‌واسطه سرعتی که داشت، تأثیر زیادی در فروپاشی نظم سیاسی گذاشت. علت این سرعت را می‌توان در عواملی مانند نقش نظام جهانی، نفت و مدیریت نوسازی توسط نظام سیاسی جستجو کرد. سرعت تغییرات که از دیدگاه جامعه‌شناسان تأثیر مستقیمی بر همگونی سیاسی دارد، در جوامعی که به‌طور کند در حال تحول هستند، احساس همگونی اجتماعی و سیاسی بسیار قوی است.

نظم اجتماعی در این جوامع که از قرن‌ها پیش برقرار بوده، هرچند ظالمانه، اما طبیعی به نظر می‌آید. در مقابل، جوامعی که دچار تغییرات سریع هستند، غالباً ناهمگون و نظم اجتماعی آن‌ها به‌سرعت تغییر می‌کند و ناهمگونی آن نمایان می‌شود. در چنین جوامعی، بیدادگری دیگر طبیعی به نظر نمی‌رسد و قابل تحمل نیست. تضادهای پنهان بیدار شده و تعارض‌های شدید ایجاد می‌شود. (موریس، ۱۳۷۲: ۲۷۷) در اینجا می‌توان گفت که شتاب تغییرات از خود تغییرات مهم‌تر است، زیرا در جوامع در حال تغییر سریع، هماهنگی با این تحولات به‌سختی ممکن است (میل چی، ۱۳۹۶: ۲۱۳)

فضای سیاسی کشور پس از سرکوب ۱۵ خرداد، به سرعت به سمت انسداد پیش رفت. به عنوان مثال، همه جناح‌های مخالف که در خارج از کشور حضور داشتند، از جمله مذهبی‌ها، چپ‌گراها و ملی‌گراها، در تلاش برای آماده‌سازی مبارزات مسلحانه بودند. با افزایش انحصار قدرت در دست شاه، حذف و زندانی کردن گروه‌های مخالف نیز به امری طبیعی بدل شد. (عبدی، ۱۰۴)

در طول سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷، شخص شاه تنها تعیین‌کننده سیاست‌های اساسی و تصمیم‌گیرنده اصلی در امور مملکتی بود. چنین تسلطی سبب می‌شد که دیگران از امکان هرگونه شرکت فعالانه در امور اجرایی و قانون‌گذاری محروم گردند. در چنین نظام سیاسی که شخصیت‌ها حکومت می‌کردند، شاه ایران به چنان

مقامی رسیده بود که نخبگان کشور، در اداره امور کشور، حتی ناخودآگاه از او فرمان می‌بردند. (استمپل، ۱۳۷۷: ۳۷).

اسدالله علم، وزیر دربار در خاطرات خود در بهمن ۱۳۵۳ در این باره چنین نوشت: «هویدا نخست وزیر، شخصاً در هفته گذشته دبیر کل حزب ایران نوین شد. به نظر من حائز کمال اهمیت است یعنی یک زمینه سازی است که به اعتقاد من و خدا کند هرگز این عقیده صحیح نباشد. زبانم لال و قلمم شکسته باشد، خطر جدی برای رژیم است، نه تا وقتی که شاهنشاه زنده است ولی بعد از آن نمی دانم چه می‌شود. البته فقط یک مسئله باقی است که خوشبختانه این مسائل حزبی و خیلی مسائل دیگر به طور کلی پایه و مایه ندارد و چون این حزب ابزار دست طبقه فاسد بالاست. مگر آنکه دست خارجی از آن به موقع حمایت و بهره برداری بکند. نگرانی من فقط از این نکته است.» (علم، ۱۳۸۰: ۴۶۶).

نظرات مختلفی راجع به انگیزه اصلی شاه از به راه انداختن این جنجال به عنوان حزب رستاخیز ایرانیان مطرح می‌شود، عده‌ای معتقد اند که شاه حزب رستاخیز را به راه انداخت تا شکست خود را در جریان انقلاب سفید پنهان کند، از جمله‌ی این افراد آیت‌الله خمینی است. اندیشه‌ی استبدادگرایانه‌ی شاه شدت گرفت و درصدد برآمد تا بر خلاف نظرات سابق خود احزاب را منحل و یک حزب واحد ایجاد کند تا از این طریق به صورت مستقیم در همه امور نظارت داشته باشد (حیدری، ۱۳۹۰: ۱۰۲).

این حزب قانونی برای اصلاح مشکلات اصناف وضع کرد، اصناف قدیمی را منحل و اصناف جدید را جایگزین آن‌ها کرد و با هدف نظارت بیشتر اتاق‌های اصناف را جایگزین شورای عالی اصناف کرد. دولت شرکت‌های دولتی تشکیل داد و پایه اقتصادی بازار را تهدید کرد، این کار باعث شد که بازاریان شکایت کنند که شاه ارکان جامعه ایران را نشانه گرفته است (آبراهامیان، ۱۳۹۷: ۵۴۶-۵۴۵).

اساس بسیاری از مردم صرفاً از ترس ساواک عضویت در حزب رستاخیز را پذیرفتند (شاهدی، ۱۳۸۳: ۲۷۶). عده‌ای معتقد بودند که شاه حزب رستاخیز را وسیله‌ای جهت انتقال آثار و نتایج مثبت انقلاب در نزد افکار عمومی و تدوین فلسفه انقلاب ایجاد کرد. عده‌ای هم معتقد اند با افزایش قیمت نفت (قیمت نفت به پنج برابر رسیده بود) (آبراهامیان، ۱۳۹۷: ۵۴۹).

بر اساس گفته یک ناظر آمریکایی: «تمام دوران حکومت، شاه را به استثنای برخی دوره‌های موقت عقب‌نشینی، می‌توان به صورت ربع قرن حکومتی تصور کرد که در آن بوروکراسی نظامی و دولتی به طور دایم کنترل خود را بر فعالیت‌های مردم سراسر ایران تنگ‌تر و شدیدتر ساخته و همزمان با آن نیز به صورتی خستگی‌ناپذیر قدرت خود را در رأس این بوروکراسی تشدید کرده است.» (هالیدی، ۱۳۵۸: ۱۱۳)

این اقدامات، به شاه کنترل شخصی گسترده‌ای بر مقامات دولتی می‌بخشید و به این ترتیب، توانایی عمل مستقل را در آنان بیشتر تضعیف می‌کرد. (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۲۷۰)

جامعه ایران از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ شمسی تغییرات متعددی را تجربه کرد که شدت و سرعت آن‌ها قابل توجه بود. در این دوران، به دلیل بروز اختلالات جدید، نظم سیاسی کشور تضعیف شد. شاهد روشن این تضعیف، افزایش تمرکز قدرت سیاسی در نهاد سلطنت از یک سو و گسترش تمایل به مشارکت سیاسی در لایه‌های مختلف جامعه از سوی دیگر بود. این دو روند نتیجه نوسازی دوران پهلوی دوم و عوامل متعدد و تأثیرگذار تغییرات در آن دوره بودند.

در اواخر ماه ۱۳۵۵ هـ ش / نوامبر ۱۹۷۷ م شاه به طور رسمی از واشنگتن دیدار می‌کند که هدف مهم این سفر برقراری روابط هر چه بیشتر دیپلماتیک بین ایران و آمریکا بود، که در اعتراض به این مسافرت دانشجویان ایرانی در مقابل کاخ سفید به تظاهرات پرداختند.

شاه ایران از پیروزی دموکرات‌ها و انتخاب کارتر به ریاست جمهوری در ۱۳۵۵ اظهار نگرانی نمود و بیم آن داشت که به روابط و پیوندهای محکمی که او با جمهوری خواهان آمریکایی برقرار کرده بود آسیب‌های سختی وارد شود. در واقع پیروزی کارتر دوران عدم اطمینانی در روابط ایران و آمریکا پدید آورد و تصمیم بسیار مهمی که کارتر در بدو کار خود گرفت قطع صدور اسلحه به رژیم‌های دیکتاتوری وابسته به آمریکا بود و سعی کرد تا با رژیم‌های متمدنی روابطی حسنه برقرار نماید و به تدریج فعالیت‌های کارتر در جهت منابع حقوق بشر اثراتی بر رژیم‌های ارتجاعی و مستبد مثل ایران گذاشت که نهایتاً باعث رنجش این نوع رژیم‌ها می‌شد. (روبین ، 220)

آمریکایی‌ها از دو مسأله مهم و اساسی غافل بودند. اول عدم تشخیص درجه نارضایتی مردم از شاه و دوم

گرایش فزاینده انقلاب اسلامی (که او بنیادگرایی اسلامی بود) تحقق سیاست‌های آمریکا در ایران صرفاً به وجود شخص شاه متکی بود و آنها بر این باور بودند که شاه قادر خواهد بود نقش خود را به خوبی ایفا کند و هرگز به ذهن نمی‌رسید که او نتواند بر مخالفین خود غالب گردد و مسئله به گونه‌ای بود که حتی محققین دانشگاهی و کارشناسان مسائل خاورمیانه نیز نظری واقع‌بینانه از عوامل سیاست نداشتند. (ترنر ، 1370 : 180)

هدف دولت آمریکا فقط ایجاد اصلاحاتی در رژیم محمدرضا بود، در حدی که حملات افکار عمومی غرب علیه او و سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه کاهش یابد و نه بیشتر، تقریباً شبیه همان سیاستی که کندی در مقابل محمدرضا پیش گرفت. (فردوست ، 1370 : ج 1 : 565)

محمدرضا برای جلب رضایت کارتر مجبور شد که هویدا را برکنار و جمشید آموزگار را که مورد تأیید دموکرات‌ها بود به پست نخست‌وزیری برساند و فضای باز سیاسی را اعلام کند. غرور آموزگار و احساس قدرت و ثبات، موجب شد که وی بی‌ملاحظه به جنگ امام و مردم برود. در ۱۷ دی ۵۶ مقاله‌ای در روزنامه اطلاعات چاپ شد و به دنبال آن در ۱۹ دی تظاهرات مردم قم آغاز شد و انقلاب شروع خود را اعلام کرد، ولی هیچ‌کس اوضاع را زیاد جدی نگرفت، تصور می‌شد که این بحران نیز مانند بحران‌های زمان مصدق و یا ۱۵ خرداد ۴۳ است و با برخی اقدامات ماجرا به خوبی و خوشی پایان می‌یابد. (فردوست ، 573)

در آبان ۵۷ / روز چهارم نوامبر ۱۹۷۸ شاه، سولیوان و پارسونز را به کاخ فرا می‌خواند که این ملاقات یکی از طولانی‌ترین ملاقات‌ها با آن دو بود. در این دیدار شاه خطاب به آن‌ها می‌گوید که پیامی تلفنی از برژنفسکی مشاور امنیت کارتر دریافت کرده مبنی بر اینکه آمریکا از هر تصمیمی که وی برای فائق آمدن بر بحران اتخاذ کند، چه تشکیل دولتی ائتلافی و چه نظامی حمایت خواهد کرد. (سولیوان ، 1357 : 355)

هم‌زمان با اوج‌گیری تظاهرات گسترده مردم و دانشجویان در ۱۶ آذر ۵۷ / دسامبر ۱۹۷۸ که منجر به شهادت جمعی از مردم و دانشجویان گردید، کارتر اعلام کرد: «ترجیح می‌کنم که شاه همچنان نقش مهمی را بر عهده داشته باشد ولی این مسئله‌ای است که باید مردم ایران درباره‌اش تصمیم بگیرند. (هویدا ، 185

(

در روز ۱۰ دی ماه ۱۳۵۷ / ۳۱ دسامبر نخست‌وزیری بختیار از سوی شاه و به خارج رفتن شاه برای استراحت پزشکی، رسماً اعلام شد و در همین روز سولیوان سفیر آمریکا در ایران ضمن تکذیب شایعه تخلیه دسته‌جمعی اتباع آمریکا از ایران از آمریکایی‌ها خواست تا موقتاً کشور را ترک کنند. (روحانی، ۱۳۷۰: ۲۶۴) بدین ترتیب با وجود سیاست به ظاهر مستقل ملی ایران و دیپلماسی نفت این کشور، شاه در آستانه انقلاب اسلامی به نحو فزاینده‌ای در روابط اقتصادی، سیاسی و استراتژیکی به آمریکا وابسته می‌شد. هیچ کشور دیگری را نمی‌توان یافت که ایالات متحده آمریکا تا بدین پایه در آن نفوذ کرده باشد. (فوران ۵۱۳)

نتیجه‌گیری:

مشارکت سیاسی به‌عنوان مهمترین شاخص توسعه سیاسی ملتها به امری غیرقابل اجتناب تبدیل شده است. و به فضای باز سیاسی و فعالیتهای جمعی بستگی دارد اما شاه، همچون پدرش، به جای نوسازی سیاسی، قدرت خود را بر سه رکن نیروهای مسلح، شبکه حمایت دربار، و بوروکراسی گسترده دولتی قرار داد و همین امر سبب شد تا توسعه اجتماعی و اقتصادی اولویت بیشتری از توسعه سیاسی پیدا کنند. اگرچه شاه به نوسازی ساختار اجتماعی-اقتصادی ایران کمک کرد، اما برای توسعه نظام سیاسی، به معنای فراهم کردن شرایط برای فعالیت احزاب و گروههای سیاسی و باز کردن عرصه سیاست به روی نیروهای مختلف اجتماعی، ایجاد بستر اجتماعی مناسب برای تضارب آرا و اندیشههای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و فلسفی، و ایجاد ارتباط میان رژیم و طبقات جدید، اقدامی انجام نداد. ساختار سیاسی دوران پهلوی دوم به‌گونه‌ای بود که تمام قدرت در نهایت به شاه متمرکز میشد و او علت اصلی توسعه‌نیافتگی جامعه ایران به شمار میرفت.

گردش قدرت در این سالها میان دربار، مجلس، دولت و قدرتهای خارجی و مردم شرایطی را به وجود آورده بود که شاه نتوانست تمام قدرت سیاسی را در دست گیرد. قدرت او تا حد زیادی متأثر از سیاستهای منطقه ای آمریکا بود. طبقه متوسط جدید در دوره پهلوی دوم از علل افزایش تمایل به مشارکت سیاسی در جامعه بود، زیرا از نظر شاخص‌های اقتصادی و اجتماعی، حضور طبقه متوسط جدید در فعالیتهای سیاسی

چشمگیر است.

محمدرضا شاه در تلاش بود تا کشورش را نوسازی کند، اما توانایی و ظرفیت لازم برای دگرگون‌سازی ساختارهای سیاسی کشور را نداشت. برخورد او با مسائل و مشکلات، جنبه‌های یک‌سالارانه و سنتی داشت و هرگز نتوانست دامنه نخبه‌گرایی دربار را به سطح تکنوکرات‌ها و روشنفکرانی که از دانشگاه‌های ایران و غرب فارغ‌التحصیل شده بودند، گسترش دهد. در واقع، نظامی که شاه پایه‌گذاری کرده بود، خود به عاملی برای تحریک طبقات نوپدید تبدیل شد که از مشارکت واقعی در حکومت محروم بودند.

فرایند نوسازی در دوران پهلوی دوم به واسطه سرعتی که داشت، تأثیر زیادی در فروپاشی نظم سیاسی گذاشت. علت این سرعت را می‌توان در عواملی مانند نقش نظام جهانی، نفت و مدیریت نوسازی توسط نظام سیاسی جستجو کرد.

بر اساس گفته یک ناظر آمریکایی: «تمام دوران حکومت، شاه را به استثناهای برخی دوره‌های موقت عقب‌نشینی، می‌توان به صورت ربع قرن حکومتی تصور کرد که در آن بوروکراسی نظامی و دولتی به طور دایم کنترل خود را بر فعالیت‌های مردم سراسر ایران تنگ‌تر و شدیدتر ساخته و همزمان با آن نیز به صورتی خستگی‌ناپذیر قدرت خود را در رأس این بوروکراسی تشدید کرده است.» این اقدامات، به شاه کنترل شخصی گسترده‌ای بر مقامات دولتی می‌بخشید و به این ترتیب، توانایی عمل مستقل را در آنان بیشتر تضعیف می‌کرد.

ایالات متحده با گسترش روابط خود در دهه 50 و افزایش اقتدار محمد رضا شاه در چارچوب دکترین سیاست دوگانه خود، کارکردهای متمایزی پیش‌بینی کرده بود. عربستان سعودی می‌توانست از نفوذ خود برای حفظ ثبات در خلیج فارس بهره برده، در حالی که ایران نقش برجسته‌تری به عنوان یک قدرت دریایی و نیرویی قوی برای مقابله با دشمنان منطقه‌ای ایفا می‌کرد.

شاه ایران از پیروزی دموکرات‌ها و انتخاب کارتر به ریاست جمهوری در ۱۳۵۵ اظهار نگرانی نمود و بیم آن داشت که به روابط و پیوندهای محکمی که او با جمهوری خواهان آمریکایی برقرار کرده بود آسیب‌های سختی وارد شود. در واقع پیروزی کارتر دوران عدم اطمینانی در روابط ایران و آمریکا پدید آورد و تصمیم

بسیار مهمی که کارتر در بدو کار خود گرفت قطع صدور اسلحه به رژیم‌های دیکتاتوری وابسته به آمریکا بود و سعی کرد تا با رژیم‌های مترقی روابطی حسنه برقرار نماید و به تدریج فعالیت‌های کارتر در جهت منابع حقوق بشر اثراتی بر رژیم‌های ارتجاعی و مستبد مثل ایران گذاشت که نهایتاً باعث رنجش این نوع رژیم‌ها می‌شد.

آمریکایی‌ها از دو مسأله مهم و اساسی غافل بودند. اول عدم تشخیص درجه نارضایتی مردم از شاه و دوم گرایش فزاینده انقلاب اسلامی. تحقق سیاست‌های آمریکا در ایران صرفاً به وجود شخص شاه متکی بود و آنها بر این باور بودند که شاه قادر خواهد بود نقش خود را به خوبی ایفا کند و هرگز به ذهن نمی‌رسید که او نتواند بر مخالفین خود غالب گردد و مسئله به گونه‌ای بود که حتی محققین دانشگاهی و کارشناسان مسائل خاورمیانه نیز نظری واقع‌بینانه از عوامل سیا نداشتند.

هدف دولت آمریکا فقط ایجاد اصلاحاتی در رژیم محمدرضا بود، در حدی که حملات افکار عمومی غرب علیه او و سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه کاهش یابد و نه بیشتر، تقریباً شبیه همان سیاستی که کندی در مقابل محمدرضا پیش گرفت. همه این حساسیت‌ها نسبت به مسأله ایران و خاورمیانه سبب شد تا آمریکا و هم شاه نتوانند در جریان توسعه سیاسی در ایران نقش کارآمدی داشته باشند و همین امر سرانجام به سقوط حکومت پهلوی انجامید.

منابع و مآخذ :

1. آبراهامیان، یرواند. ایران بین دو انقلاب، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیر شانه چی، تهران: نشر مرکز، 1385.
2. ازغندی، علیرضا، روابط خارجی ایران (1320-1357)، چاپ پانزدهم، تهران: قومس، 1392.
3. استمپل، جان دی. درون انقلاب ایران، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران: رسا، 1378.
4. آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی (فرهنگ اصطلاحات و مکتب‌های سیاسی)، تهران : مروارید. 1344.

5. احسانی، احمد. فرهنگ سیاسی مردم: بررسی تطبیقی فرهنگ سیاسی مردم در قبل و بعد از انقلاب اسلامی. قم: مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، 1386.
6. بدیع، برتران. توسعه سیاسی. ترجمه احمد نقیب زاده. تهران: قومس، 1393.
7. بشیریه، حسین. موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران: گام نو، 1380.
8. برخوردار، عارف؛ صدرا، علیرضا. زمینه‌های ساختاری دولت پهلوی و تأثیر آن بر شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران، فصلنامه پژوهش‌های معاصر انقلاب اسلامی، دوره 1، شماره 1، 1380.
9. پای، لوسین؛ بایندر، لئونارد. بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی، ترجمه غالم رضا خواجه سروی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، 1380.
10. پهلوی، فرح. دختر یتیم، ج 1 به آفرین، تهران، 1361.
11. حیدری، پروین. پیدایش و افول یک حزب دولت ساخته: حزب رستاخیز. فصلنامه علمی - تخصصی تاریخ نو 1(2)، 1390.
12. دیبا، فریده. دخترم فرح. ترجمه اله رئیس فیروز. تهران: انتشارات به آفرین، 1379.
13. ذاکر حسین، عبدالرحیم، مطبوعات سیاسی ایران. تهران: دانشگاه تهران. 1384.
14. روحانی، محمد. اهرم‌ها و سقوط شاه، تهران: بلیغ، 1370.
15. روبین، باری. جنگ قدرت‌ها در ایران. ترجمه: محمود مشرقی، تهران: آشتیانی، 1363.
16. صادقیان، حمزه؛ امیرمسعود امیرمظاهری، محمود علمی و فیروززاد. بررسی تطبیقی رابطه بین مشارکت سیاسی و بیگانگی اجتماعی در بین زنان و مردان تبریز. فصلنامه زن و مطالعات خانواده، 1382.
17. طلوعی، محمود. بازیگران عصر پهلوی؛ از فروغی تا فردوست. جلد 2، چاپ سوم. تهران: نشر علمی، 1372.
18. ساعی، احمد. توسعه در مکاتب متعارض، تهران: نشر قومس، 1394.
19. سولیوان، ویلیام. مأموریت در ایران، ترجمه محمود مشرقی، چاپ دوم، تهران: هفته، 1361.

20. سو، آلوین. تغییر اجتماعی و توسعه: مروری بر نظریات نوسازی، وابستگی و نظام جهانی. ترجمه محمد حبیبی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، 1388.
21. شاهی، مظفر. زندگی سیاسی خاندان علم. تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، 1377.
22. سریع‌القلم، محمود. عقلانیت و توسعه یافتگی ایران. تهران: نشر فرزاد، 1392.
23. علی‌خانی، علی‌اکبر. مشارکت انتخاباتی علل و انگیزه‌ها، مجموعه مقالات مشارکت سیاسی. تهران: نشر سفیر، 1377.
24. علم، امیر اسدالله. یادداشت‌های علم، ویرایش و با مقدمه مشروحی در باره شاه و علم از علینقی عالیخانی، واشنگتن، 1993.
25. عذرخواهی، احمد. فرهنگ سیاسی مردم: بررسی تطبیقی فرهنگ سیاسی مردم در قبل و بعد از انقلاب اسلامی. قم: مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، 1386.
26. فاوست، لویز، ایران و جنگ سرد، بحران آذربایجان، ترجمه کاوه بیات، تهران، دفتر مطالعات سیاسی، و بین‌المللی 1374.
27. فریدون، سقوط شاه، ترجمه ح. ا. مهران، تهران: اطلاعات، 1365.
28. فردوست، حسین. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی: خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست. تهران: اطلاعات، 1382.
29. فرهادی، حمید. فرهنگ سیاسی ایران. تهران: انتشارات فرزاد، 1377.
30. قاضی مرادی، حسن. استبداد در ایران، تهران: نشر اختران، 1385.
31. قوام، عبدالعلی. چالش‌های توسعه سیاسی، تهران: نشر قومس، 1382.
32. کاتوزیان، محمدعلی. اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پهلوی. ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز، 1372.
33. گازیوروسکی، مارک ج. سیاست خارجی آمریکا و شاه. ترجمه مهشید زنگنه. تهران: رسا، 1371.

34. لوئیس، ویلیام؛ مایکل له دین. هزیمت یا رسوای شکست آمریکا، ترجمه احمد سمیعی گیلانی.
تهران: نشر ناشر، 1361.
35. لوئیس، ویلیام؛ مایکل له دین. هزیمت یا رسوای شکست آمریکا، ترجمه احمد سمیعی گیلانی.
تهران: نشر ناشر، 1361.
36. ملک محمدی، حمیدرضا. ژندارم و ژنرال؛ نگاهی به روابط ایران و آمریکا در دوره پهلوی دوم. نشر
مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1342.
37. مرشدی زاد، علی؛ زمانی، صالح. تبیین ساختاری علل فروپاشی دولت پهلوی، فصلنامه دولت‌پژوهی،
مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره 1، شماره 3، صفحات 2-40، 1394.
38. مهدوی، عبدالرضا هوشنگ. تاریخ روابط خارجی، از ابتدای دوره صفوی تا پایان جنگ دوم جهانی،
امیرکبیر، تهران، چاپ هفدهم، 1391.
39. نراقی، یوسف. توسعه و کشورهای توسعه‌نیافته. تهران: شرکت سهامی انتشار، 1370.
40. وایل، ام. جی. سی. سیاست و حکومت در ایالات متحده آمریکا، ترجمه قربانعلی گنجی، تهران:
نشر قومس، 1384.
41. هلیدی، فرد. دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران. ترجمه فضل‌اله نیک‌آیین. تهران: انتشارات
امیرکبیر، 1358.
42. هویدا، فوران جان. تاریخ تحولات اجتماعی ایران (مقاومت شکننده)، ترجمه احمد تدین، تهران:
مؤسسات خدمات فرهنگی رسا، 1378.
43. هوگلاند، اریک ج. زمین و انقلاب در ایران 1360-1340، ترجمه فیروزه مهاجر، تهران: شیرازه،
1381.
44. یوسف، نراقی. توسعه و کشورهای توسعه‌نیافته. تهران: شرکت سهامی انتشار، 1370.